**ـــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــــ**

**جعل تاریخ به روایت یک فیلسوف نمای قلم به مزد**

**اندکی از یاوه ها و دروغ پردازیهای بهمن بازرگانی**

«بارها با خودم اندیشیده ام چه چیزی مشترکی

بین او(منوچهری بازجو و شکنجه گر ساواک) و من بود؟

نمی دانم شاید او هم مثل همیشه احساس پوچی می کرد»

(از صفحة۱۵ کتاب زمان بازیافته نوشته بهمن بازرگانی)

**حمید اسدیان**

حتما دربارة جعل تاریخ یا حوادث تاریخی زیاد شنیده اید. این مقوله در سراسر تاریخ و در همة کشورها موضوعیت داشته و پدیدة جدیدی نیست. در تاریخ گذشته و معاصر خودمان موارد متعددی از جعل وقایع و حوادث داشته ایم.

آخوندها اساتیدی بی بدیل در جعل خبر و حدیث و روایت در تاریخ بوده و هستند. و طرفه این که در دورة حاکمیت آنها تنها خودشان نیستند که دست به جعل و دروغپردازی می زنند. آخوندها با نهادهایی که به راه انداخته اند تبحری حیرت انگیز در زمینه جعل و تحریف حقایق از خود نشان داده اند. آنها با انواع شعبده و اقسام حقه بازی لاشه های بو گرفته را با هفت قلم آرایش و بزک و دوزک به میدان می کشند تا «سفید» را «سیاه»‌ و «سیاه» را «سفید» کنند. کتاب «زمان بازیافته» به اصطلاح خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی از این دست است.

**قرائت تاریخچه مجاهدین به روایت یک لاشة سیاسی**

بهمن بازرگانی در اولین سطر از مقدمه کتابش مرتکب یک فقره دروغ می شود. او نوشته کهعلی باکری شهید گفته است :‌ «تاریخچه تشکیلات را بدهیم بهمن بنویسد»!(صفحه۷) با همین دروغ می توان هدف وزارت اطلاعات از انتشار کتاب «زمان بازیافته» را فهمید. هدف سر هم کردن مشتی یاوه و جعل تاریخ است از زبان یک لاشة مجعول!

بهمن بازرگانی که سالهای متمادی نفس سیاسی کشیدن را هم فراموش کرده، با بافته هایی از فلسفه و هنر، به میدان رانده شده است تا در کتاب«زمان باز یافته» با سفید و سیاه کردن حقایق تاریخی یک سازمان انقلابی فرصتی یابد و در زیر لحاف ننگ آلود آخوندها واپسین های عمری هدر رفته را تضمین امن کند.

اندکی درنگ و نظر به این آش هفت جوش وزارتی برخی مسائل را روشن تر می کند.

این کتاب با یک تأخیر ۵ساله به زیور طبع آراسته شده است. و از زمره ۱۸کتابی است که توسط اتاق مبازره با نفاق وزارت ملعونه ، فقط در امسال، علیه سازمان مجاهدین منتشر شده است. دست اندرکاران چنین کار «شرافتمندانه ای»، در کنار انبوه کارهای دیگرشان از قبیل فیلم سازی و تهیه سریالهای جعلی، باید یک شخصیت جعلی به میدان بیاورند تا به خود ببندد آن چه را نبوده و تهمت بزند و تحریف کند آن چه را که دیگران کشته و رنجش را برده اند. این بار قرعة آخوندی به نام «بهمن بازرگانی» در آمده است تا آخرین شلیکش را به مقاومت و مجاهدین بکند.

نام کتاب نامی تحریف شده است از یک رمان مشهور ادبی. یک نوع «بازسازی» بازاری و مبتذل از رمان مشهور مارسل پروست، رمان نویس قرن بیستم فرانسوی. پروست رمان خود را در هفت جلد و یک میلیون و دویست هزار کلمه نوشت و طولانی ترین رمان تاریخ را خلق کرد. حالا بهمن بازرگانی که عمری در خودباختگی روشنفکرانه دست و پا زده است با دستکاری مختصری در نام کتاب مارسل پروست نام کتاب خود را «زمان باز یافته»‌ گذاشته است.

دربارة محتوای کتاب «زمان بازیافته» و تحریفات عجیب و غریب آن من حرفی بیش از آن چه برادران بزرگوار و پیشکسوتم، از برادر عباس داوری و مهدی ابریشمچی تا بقیه، گفته اند ندارم. حرفهای این عزیزان به قدری مستند و پر محتوا بود که من با آنها به عنوان یک متن آموزشی برخورد کردم و هریک را چندین بار خواندم. اما به عنوان یک خواننده کتاب چند نکته به نظرم می رسد که یادآوری می کنم.

مقدمتا بگویم عليرغم داستانسرايي هاي مبتذل و قر و قميش هاي روشنفكر مأبانه و هنرمندنمايانه ، آن چه در جاي جاي اين نوشته بهمن بازرگاني برجسته است اهدافي است كه وزارت اطلاعات آخوندي از انتشار اين قبیل كتاب نويسي ها و سريال هاي تلویزیونی و فيلم سازي دنبال مي كند. اين اهداف وقتی روشن مي شوند که آنها را در كادر شرايط فعلي مورد بررسي قرار دهيم. شرايطي كه از یک طرف محصول رسوايي مطلق آخوندها، بعد از ۴۰ سال حاكميت جهل و جنايت و ورشكستگي داخلي و بين المللي است، و از سوی دیگر نشانة اعتلا و درخشش بي نظير مقاومت و ارزشهاي آن و به خصوص روي آوردن گسترده نسل جوان ايران به كانونهاي شورشي و قيام و براندازي است.

بنابراين سئوال اين است كه آخوندها چه مي توانند و چه بايد بكنند؟ پاسخ ترور و شيطان سازي است و السلام! اين تنها سلاحي است كه در دستشان باقي مانده كه حداكثر استفاده را از آن مي كنند.

به همين دليل بهمن بازرگاني در اين نوشتار « به فرموده» به دهانة آتشفشان تمامي كينه ها و لجن پراكني ها و دروغ و دغل هاي آخوندي عليه نسل مقاومت مردم ايران تبديل شده است.شاید که به خیال واهی خود، و وزارت متبوعه، بنيادهایي را تخريب كند كه باورهاي شكوفاي نسل جديد و كانونهاي شورشي بر آن استوار است. و قاطر بارکش این معرکه کسی است که روزي روزگاري با مجاهدين بوده و اعتبارش را از آنها مي گيرد. والا چه کس نمی داند که اگر اين حرفها مستقيما توسط رژيم مطرح شود باعث ارتقاء حيثيت مجاهدين نزد شنونده و خواننده مي شود.

بر اين اساس بهمن بازرگاني عمدتا براي حملات خودش در این کتاب سه هدف برگزيده است:

اول : ارزش ها و نهادها و سمبل نسل سرافراز مجاهد خلق به خصوص حنيف و مسعود هدف كينه توزانه ترين حملات او هستند.

دوم : زدن زيرآب تشكيلات انقلابي و هرگونه مبارزه جمعي

سوم : نفي هر نوع مبارزه و تبليغ بريدگي

**ضدیت هیستریک با مسعود رجوی:**

اولین نکته ای که در خلال صفحات کتاب، به صورتی باقافیه و بی قافیه، توجه را جلب می کند ضدیت هیتسریک بهمن با برادر مسعود است. نمونه های دردناک دروغها دربارة مسعود را برادرانم ذکر کرده اند. اما کینة بهمن منحصر به جعل وقایع تاریخی نمی شود. تهمتها و لجن پراکنی ها به مسعود رجوی طیف گسترده ای است که از زشت ترین اتهامات سیاسی شروع می شود و حتی موارد فردی و خصلتی را هم شامل می شود. حتی در بسیاری موارد و در موضوعات متعدد بی ربط به صورتی ناگهانی پای مسعود به میان کشیده می شود. مثلا در فصل اول کتاب(صفحه ۳۱) هنگامی که دارد از کودکی هایش می گوید که شهر و محله شان چطور بود و همسایه هایشان چگونه بودند از یکی از آنها، به اسم سرگرد یاوری، که یک سرگرد بیسواد رضاخانی است و ده تیری هم از رضا خان جایزه گرفته و خیلی هم آن را به رخ می کشد، مثال می زند. بعد بدون هیچ ربطی می نویسد: «افراد مختلف در مقابل نگاه های شیفته واکنش های مختلف نشان می دهند. برخی به آن معتاد می شوند. مسعود رجوی را می توان مثال زد» یا للعجب سرگرد رضاخانی چه ربطی به مسعود رجوی دارد که در سالهای بسبار بعدتر با او آشنا می شود؟

یا در صفحة ۱۵۴، آنجا که خاطراتش از سلول و جمع دستگیرشدگان سال۱۳۵۰ و روحیه بالای آنان در اوین می گوید که شبها نمایش راه می انداختند و سیاهکاری می کردند از میان همة جمعی که از این قبیل کارها می کرده اند به مسعود رجوی می پردازد که: «مسعود رجوی شب توی اتاق در بسته ادعا کرد که می تواند با جادو و جنبل آسمان پر از ستاره های درخشان رانشان بدهد...(رجوی) به این کارها بسیار علاقه داشت. رجوی اگر قاطی سیاست نمی شد،‌ شاید شومن با استعدادی می شد». کسی که شاید شومن با استعدادی می شد همان کسی است که در صفحه ۷۲ کتاب درباره اش نوشته است: «در همان زمان گروه ایدئولوژی در حال تشکیل بود و حنیف از من پرسید در بین بچه ها کسی هست که برای کار گروه ایدئولوژی مناسب باشد؟ من گفتم فقط یک نفر».

خوشرقصی این خائنان بسا حقیرانه و تؤام با خفت بیشتر برای اجازه گرفتن یک چند «زندگی خفیف خائنانه» است. به همین دلیل بهمن بازرگانی به معنای واقعی یک تبهکار است زیرا به گفته برشت حقیقت را می داند و کتمان می کند. به یک نمونه از این تبهکاری ها توجه کنیم. بعد از انتشار کتاب بهمن بازرگانی رژیم به کارچرخانی یک چپ نمای بریده دیگر جلسه ای در معرفی کتاب «زمان بازیافته» برگزار کرد. خبرگزاری مهر رژیم (۶مهر۱۳۹۷) در گزارشی از جلسه سخنان بهمن بازرگانی را نقل کرده که گفته است:‌ «تا ابتدای سال ۶۰ مسعود رجوی هنوز بین طیف‌هایی طرفدار داشت و مخالفان او مثلا می‌گفتند که او ساواکی بوده. او به نظرم از ساواکی‌ها هم کوچکتر و حقیرتر بود. یک ساواکی شرف دارد به کسی که هنگام حمله دشمن به کشور می‌رود و با او همپیمان می‌شود. وقتی رجوی با صدام همپیمان شد دیگر نیازی نبود که درباره او و پیشینه‌اش سخن بگوییم، چرا که خود به عالی ترین وجه درون کریه خود را نشان داد». ملاحظه می کنید بهمن بازرگانی نه تنها به جنگ ضدمیهنی خمینی، با آن همه خسارات و هدر دادن خون مردم میهنمان، مشروعیت می دهد بلکه روی دست تمام آخوندها و پاسداران خونریز خوشرقصی می کند و به مسعود چنین اتهامی می زند! تمام زندانیان سیاسی آن سالها از توطئه ساواک برای بدنام کردن مسعود و پیام پاکبازانه او در رد اتهام از خود و دفاع شرافتمدانه اش که زبانزد همة مجاهدان و مبارزان آن ایام بود خبر دارند. پس چه کسی نسبت به مبرا بودن مسعود شک داشت؟

یا وقتی خاطرات زندان قصر را می گوید ضمن اعتراف به پاسیفیسم خود در زمینه انتخاب مرکزیت زندان می نویسد: «زخم معده را بهانه کردم و تا جایی که ممکن بود خودم را کنار کشیدم و تا جایی که قدرت داشتم از رجوی در مقابل تندروها حمایت کردم»(صفحة۱۹۰) واقعیت تبهکاری بازرگانی که خیلی خوب حقیقت را می داند و کتمان در همین نقطه بارز می شود.

**نفی هرگونه مبارزه جمعی و زدن زیرآب هر نوع تشکیلات انقلابی:**

ویژگی دوم کتاب خاطرات بهمن بازرگانی نفی هرگونه تشکیلات انقلابی است. در صفحة ۲۴۶ کتاب می خوانیم:‌ «سازمان مجاهدین یعنی رهبری، و سازمان مقدم بر ایدئولوژی است و رهبری مقدم بر تشکیلات است.... سازمان مجاهدین سازمانی دموکراتیک یا نیمه دموکراتیک نبوده و نیست». همچنین در صفحه ۱۸۹ و۱۹۰کتاب آمده است: «اصولا معنای انتخابات در سازمان مجاهدین به معنای انتخابات دموکراتیک نیست که کاندیداها خودشان یا توسط دیگران نامزد و انتخاب شوند. در انتخابات به روش مجاهدین هواداران و اعضای ساده مطلقا اجازه دخالت ندارند. حتی غالبا مسئولین حوزه های تعلیماتی پائین نیز دخالت داده نمی شوند. می ماند مسئولین رده های بالاتر و سرشاخه ها. اینها می نشینند و با شور و مشورت افراد مرکزیت را انتخاب می کنند». گویا جناب فیلسوف نمای ما توقع دارد که در شرایط دیکتاتوری سلطنتی، آن هم در آن سالهای نفرت انگیز اختناق مطلق، سازمان برای اثبات دموکرات بودن خود میتینگ و جلسه های علنی حزبی و تشکیلاتی راه می انداخت و در شرایطی که هرکس یک یا دو نفر عضو را بیشتر نمی شناخت بساط رأی و رأی گیری پهن می کرد. این که چنین توقعی بیشتر ابلهانه است یا خبیثانه به عهده خواننده.

در بارة انتخابات دروني مجاهدين درشرايط فعلي هم در پاسخ به اين مزدور احمق چيزي نمي گويم. چون همه از جلسه انتخابات آخرين مسئول اول مجاهدين خواهر مجاهد گرامي ام زهرا مريخي از طريق سيماي آزادي مطلعند.

اما آقای فیلسوف بلافاصله خود را لو می دهد و ضدیتش را با هر نوع سازمان مخفی و انقلابی، اعم از مجاهدین یا فداییها، آشکار می کند و می نویسد: «می خواهم بگویم که واژة انتخاب یا انتخابات در سازمانهایی که کار مخفی می کنند اعم مجاهدین یا فدایی ها نمی توانست دموکراتیک باشد و واژة انتخاب یا انتخابات گمراه کننده است و ربطی به دموکراسی ندارد(همانجا).

دردناک آن که به رغم این همه مداحی برای پاسداران و آخوندها، آنها بسنده نمی کنند و «چیز»های دیگری از عروسک خود می خواهند و او بی دریغ حتی به حنیف نژاد و سعید محسن و رسول مشکین فام هم رحم نمی کند و به لجن مال کردن مقوله ای به نام «تشکیلات» و «مبارزه تشکیلاتی» می پردازد. بهمن بازرگانی در این نقطه هر تهمتی که می تواند به سازمان می زند. دروغ می گوید و یاوه می بافد که اولین مسئول جرم بزرگ «تشکیلاتی» بودن مجاهدین شخص حنیف نژاد است و می نویسد: «حنیف نژاد این بنیان را گذاشته بود و در کله کادرهای سازمان این را کاشته بود که سازمان همه چیز آنها یعنی مهمتر از دین و وطن و شرافت شان است» (صفحه۱۹۷) بازرگانی تا بدانجا پیش می رود که حتی مائوئیست شدن اپورتونیستهای چپ نما بعد از سال۵۴ را هم به گردن بنیانگذاران سازمان می اندازد و می نویسد: «چرا مارکسیستهای سازمان مجاهدین رفتند مائوئیست شدند؟ اهمیتی که خود حنیف نژاد به کتابهای مائو مثل جزوة تضاد یا کتابهای لیو شائوچی مثل چگونه می توان یک کمونیست خوب بود می داد»( صفحه ۲۱۵) حتی وقتی در سالهای قبل از ۱۳۵۰ گروه ایدئولوژی تشکیل می شود از نظر بازرگانی: « گروه ایدئولوژی بیش از این که محصول حل شکها و تناقضات ناشی از همنشینی اسلام و مارکسیسم باشد ، نیاز تشکیلات به انسجامی غیر عادی را برآورد کرد» (صفحه ۸۲) از نظر بهمن بازرگانی: «در سازمان مجاهدین شما حق نداری همین طوری کتاب بخوانی. کتاب را تشکیلات انتخاب می کند و به شما می دهد و بعد با پرسش و پاسخ و تحلیل این کتابهای منتخت تشکیلات آن ذهنیتی را که منظور نظرش است برای شما می سازد. تشکیلات مجاهدین بی شباهت به فضای رمان ۱۹۸۴ اورول نیست. ما هرچیزی را نمی خواندیم».(صفحه۶۴) جعل واقعیت سازمانی که خودش راهگشای روشنفکر انقلابی است و آخرین دستاوردهای علمی و فلسفی بالاترین آکادمی های پیشرفته جهانی را مورد بحث و نقد و آموزش قرار داده کاری رذیلانه است. و بر قلم روشنفکر خودباخته و بی چهارچوبی مثل بهمن بازرگانی این یاوه ها جاری نمی شود جز این که نویسنده قبل از هرچیز از شرف نداشته اش مایه بگذارد. آیا به راستی بهمن بازرگاني می تواند یک نمونه و فقط یک فاکت بگوید که در سازمان به کسی انتقاد شده باشد که چرا فلان کتاب را خوانده است؟ درون مایة پوک این جاعل دروغ ساز وقتی برملا می شود که به صفحة ۶۱ همین کتاب مراجعه کنیم. آنجا که از لیست مطالعات می گوید:‌ «انسان گرسنه یا جغرافیای گرسنگی از خوزه کاسترو بود از عبدالرحیم احمدی کتابی بود به نام ناهماهنگی رشد اقتصادی و اجتماعی جهانی میان ترس و امید از تیبورمند، کتاب دکتر مهدی بهار بود میراث خوار استعمار، بعدها دوزخیان زمین و یک کتاب دیگر از فرانتس فانون اضافه شد. ما حتی اقتصاد خرد و اقتصاد کلان نوشته دکتر کاردان یا؟(منظور نویسنده دکتر ناصر پاکدامن است) را می خواندیم» سازمانی که این قبیل مطالعات را در ردیف آموزشهایش قرار می دهد همان سازمانی است که جورج اورول در رمان ۱۹۸۴ ترسیم کرده است؟ ولي واقعيت اين است كه رژيم به اين دليل به اين ياوه ها نياز دارد كه به خوبي مي داند در نهايت سرنگوني نظامش فقط توسط مردم و مقاومت سازمانيافته آنها محقق خواهد شد. والا کیست که نداند مبارزه انقلابی بدون تشکل انقلابی حرفی پوچ و بی ارزش و غیرممکن است. کیست که نداند تشکیلات انقلابی یک دستاورد مترقی و تجربه گرانبهایی است که تمام انقلابیون در طول قرنها مبارزات خود تازه به آن رسیده اند. اما بهمن بازرگانی قید این چیزها، و اول از همه قید مبارزه، را زده است و می نویسد: «دموکراسی در این سازمان وجود نداشت». (صفحه۷۸) کارکرد چنین سازمانی هم با اتکا به «یک سانترالیسم فوق العاده متمرکز و یک دیکتاتوری توتالیتر» مثل فرقه حسن صباح است که خطاها و شکستهایش را پیروزی جلوه دهد. بنیان گذار چنین فرقه باطنی هم می شود شخص حنیف نژاد «خود حنیف نژاد، به ویژه حنیف پس از گروه ایدئولوژی، بنیان گذار باطنی گری حاکم بر سازمان شد» ( صفحه ۷۷). حتی در سالهای قبل از ۱۳۵۰ هم اشکال به محمد حنیف نژاد و سعید محسن برمی گردد که: «حنیف نژاد و سعید محسن به هنگام عضوگیری به مهم ترین نکته ای که توجه داشتند مبارز بودن بود نه مذهبی اسطقس دار بودن»(صفحه ۲۴۸)

آیا بهتر از این می شود به آخوندها هدیه داد؟ و یک نفر نیست از جناب فیلسوف جاعل سؤال کند چگونه چنین سازمانی می تواند این همه فراز و نشیب را طی کند، و ‌این همه دشمن خارجی و داخلی علیه اش توطئه کنند،‌ اما باقی بماند؟ مگر از نمونه های دیگر این قبیل سازمانها بی خبریم؟ با چنین صفاتی که دشمنانی از قبیل بهمن بازرگانی برای سازمان برمی شمرند قاعدتا باید سازمان نه هفت که هفتصد تکه می شد و دیگر حتی نامی از آن باقی نمی ماند. ولي نفس این که امثال بهمن بازرگانی در ظل توجهات آخوندی سر در چاهک ارتجاع کرده اند دلیل قاطع بطلان یاوه هایشان است.

**پیام اصلی کتاب تبلیغ بریدگی و نفی هرگونه مبارزه:**

سومین نکته ای که در کتاب « زمان بازیافته» حائز اهمیت است نفی مشی انقلابی و بالاتر از آن بی ثمر بودن هرگونه مبارزه است. به همین دلیل پایان بخش کتاب فصلی است به نام «نقد مبارزه مسلحانه». او نوشته که در سالهای ۵۵و ۵۶ به نفی مبارزه مسلحانه رسیده است. اما کسانی که او را می شناسند به خوبی می دانند که تا آنجا كه به خود بهمن بازرگاني و گذشته اش برمي گردد این بریدگی از همان سالهای اول دستگیری او وجود داشته و روز به روز غلیظ تر و پر رنگ تر از گذشته شده است. برادر مجاهدم محمود احمدی که سالیان متمادی در زندان مشهد با بهمن بازرگانی رابطه داشته و از نزدیک شاهد خیانتها و بی صداقتی های او بوده است برایم گفت که بزرگترین عدم صداقت بهمن این بود که بریده بود و نمی گفت. و در تمام آن سالها و فقط عنصر مبارزاتی را در افراد می کشت.

بازرگانی مدعی می شود گویی که نقد و رد مشی مبارزه مسلحانه در سالهای ۵۴ـ۵۵ شروع شده است. این یک دروغ آشکار و ناصادقانه است.

واقعیت این است که بهمن از همان سال ۵۰ یک بریده بود و هیچ اعتقادی به مبارزه، و نه تنها مبارزة مسلحانه، نداشت. برادر بزرگوارم مهدی فیروزیان می گوید وقتی خودش در زیر شدیدترین شکنجه ها بوده بهمن بازرگانی به او گفته ما شکست خوردیم و همه چیز لو رفته! مهدی می گوید من از همانجا فهمیدم که بهمن سوختش تمام شده است. یک بریده هم نمی تواند مدعی شود که به مبارزه مسلحانه معتقد بوده است. واقعیت این است که تمام ادعاهای فلسفی و ایدئوژیک بهمن تولیدات برای توجیه بریدگی خودش بوده است. اما او این قدر صداقت نداشته که بیاید صادقانه بیان کند و برود دنبال کار خودش. تازه مدعی عدم صداقت عبدالرضا نیک بین(کسی که از او رده بالاتری هم داشت و برید و رفت و سازمان هیچ به کارش نداشت) هم شده است که حنیف نژاد و سعید محسن را «علاف» کرده بود و باید صادقانه می گفت نمی خواهد مبارزه کند و برود دنبال زندگی اش. بهمن بازرگانی در این مورد عمیقا به این ضرب المثل معتقد است که مرگ خوب است اما برای همسایه. او نوشته است:‌«می خواستم ببینم چرا انقلاب فرزندانش را می خورد؟ .... بحث های دیگری که آنجا می کردیم نفی مبارزه مسلحانه به صورت چریک شهری بود.....بحث می کردیم که مبارزه مسلحانه به صورت چریک شهری غلط است.» بعد از این برای اولین بار اعتراف می کند که در زندان حتی جزوه ای هم در رد مبارزه مسلحانه نوشته و با خود به بیرون آورده است و می نویسد:‌ «(آن جزوه را ) در آخر دیماه ۵۷ که آزاد شدیم با خود بیرون بردم. در سال ۱۳۵۸ آن را به شاملو دادم برای چاپ در کتاب جمعه». اما واقعیت این است که جزوه به اندازه ای بی مایه و پرت بوده که شاملو آن را چاپ نمی کند و دلیلش را «سطح تئوریک پائین آن» می گوید. خودش درباره یاوه هایش می گوید:«الان اصلا یادم نیست که آن موقع چه هشت الهفتی به هم می بافتم و چه چرت و پرت تئوریک با استناد به لنین و مارکس سر هم کرده بودم» عبارت صادقانه و صریح این اعترافات این است که بالکل مبارزه سیاسی را کنار گذاشته است. یاوه های بهمن بازرگانی و بی در و پیکر بودن افکار و عقایدش در طول سالهای زندان به قدری عیان است که حتی نزدیکترین دوستان و همفکرانش را هم به صدا در آورده و به اعتراف خود او در صفحه ۲۸۸ کتابش (علیرضا تشید) به او با اعتراض می گوید:«‌تو با بحثهایت همه چیز را داری ویران می کنی... تو همه چیز را داری زیر سؤال می بری» واقعیت این است که فیلسوف نمای گیج و گول ما بلافاصله بعد از ضربة سال ۵۰ تمام امید و انگیزه خود را از دست می دهد و می نویسد:‌ «شکست سرنوشت محتوم ما بود» (صفحه ۱۵۹). قبیح تر آن که در یک احساس مشترک با بازجو و شکنجه گر خود می نویسد: «بارها با خودم اندیشیده ام چه چیزی مشترکی بین او(منوچهري بازجو و شکنجه گر ساواک) و من بود؟ نمی دانم شاید او هم مثل همیشه احساس پوچی می کرد»(صفحة۱۵) بقیه حرفها و تولیدات ذهنی همه و همه در خدمت توجیه و لاپوشانی همین بریدگی است. تمام توجیهاتی از قبیل «آزادی روسو»ئی و نداشتن برداشت فردگرایانه از آزادی و گرایش انحنایی به جای اصل هدایت و انبوهی از این دست در واقع توجیهاتی بیش نبوده تا بریدگی او را از مبارزه تئوریزه کند و بنویسد: «بالاخره ما پس از شکستهای پی در پی به این نتیجه رسیده بودیم که این راهش نیست» (صفحه۲۷۴) فرض بگیریم راهش این نباشد که بازرگانی نوشته. اما آیا راه دیگری وجود دارد؟ یا باید هرگونه مبارزه ای را تخطئه کرد رفت دنبال « احساس پوچی» با شکنجه گران و بازجویان ساواک؟ و یا او راه دیگری را رفته است؟ نوشته است که بعد از پیروزی انقلاب حسین روحانی(سازمان پیکار) نزدش آمده و گفته بیا سازمان پیکار را تحویلت بدهم. منتها میزان بریدگی بازرگانی به قدری بالا بوده که بعد از ساعتی گپ طرف با سرخوردگی : «متوجه شد که من اصلا توی یک باغ دیگری هستم» و «گفتم دیگر اینها مسئله من نیست» و وقتی اصرار او را می بیند:‌ «گفتم که من اصلا نیستم»

و حتی رضا شلتوکی او را برای دیدن کیانوری به دفتر حزب توده می برد. در ورودی بدون تفتیش بدنی، به نشانة خودی بودن، داخل می شود و کیانوری به او می گوید:‌ «نظرات شما را می دانیم و می دانیم که با اینها(منظورش پیکار و راه کارگربود) موافق نیستید و شما جایتان اینجاست»(صفحه۲۹۲) این هم مدالی که از سوی کیانوری به سینة بهمن بازرگانی زده می شود. ولی باز هم قبول نمی کند چرا که مشکل او نه مبارزة مسلحانه و نه غیر مسلحانه است. مشکل او اصولا خود مبارزه است. جايزه اش را هم در آخرين سطور كتاب بصورت دعوت به فعاليت (به موازات حزب جمهوري اسلامي) از بهشتي دريافت مي كند : «دو نفر خبرنگار از حزب جمهوري اسلامي آمدند با پيغام دوستانه و سلام از جانب آيت الله بهشتي و مي‌خواستند بدانند كه دلايل اين كه من بعد از انقلاب اسلامي ديگر فعاليت نمي‌كنم چيست؟ تشكر كردم و روانه‌شان كردم و گفتم فعاليت كردن دليل مي‌خواهد نه بر عكس».

**جان کلام و واقعیت برتر:**

همانطور که آمد انتشار کتاب به اصطلاح خاطرات بهمن بازرگانی هدفی جز جعل تاریخ و تبلیغ پاسیفیسم و دست شستن از مبارزه ندارد. البته این خود هدیه ای است بسیار گرانبها به آخوندها از سوی یک فیلسوف نمای بریده است که بعد از نزدیک به چهل سال نبش قبر شده و سر از گور برداشته. تا بنویسد: « ما الان گمان می کنیم آگاهانه و خودمختار ضد خشونت شده ایم اما جذاب شدن و زیبا دیده شدن عدم خشونت مقدم بر پیدایش اندیشه عدم خشونت در ما است.(صفحة ۸۰ کتاب خط تاکید از خود اوست) و با خفت و فلاکت، و ایضا دیدن زیبایی عدم خشونت!، دربارة مبارزه مسلحانه بنویسد: «یک نوع شیفتگی به اسلحه بود که ما باید با اسلحه مسئله مان را با حاکمیت حل کنیم»(صفحة۲۳۲) در حالی که اکنون به وضوح عیان شده است آنان که به انقلاب و مرزبندی قاطع با حاکمیت دیکتاتوری دل بسته بودند «شیفتة» آرمان و مردمشان بودند. و این امثال فیلسوف نمای جعلی ما است که در فدا و ایثار کم آورده و شیفتة ترشحات ذهن فاسد و بریده خودشان بودند.

اما برای بهتر شناختن جان کلام کتاب باید آن را در ظرف زمانی خودش ببینیم. یعنی در برخورد با پدیده ای مانند نبش قبر بهمن بازرگانی به این بسنده نکنیم که وزرات ملعونه به هر خس و خاشاکی متوسل می شود تا لاشه ای را به مقابله با مجاهدین و مقاومت بکشاند. این البته واقعیت دارد اما تمامی آن نیست. باید دید هدف وزارت اطلاعات چیست که در این زمان مشخص، و بعد از ۵سال تأخیر، به انتشار این کتاب مجعول تن می دهد و پشت سر هم نیز برایش جلسات معرفی و نقد می گذارد و تبلیغ می کند. توجه به این نکته جان کلام انتشار کتاب است.

بهمن بازرگانی در صفحة ۲۸۳ کتابش نوشته است: «این انقلاب اسلامی الان سی و چند سال ازش گذشته، همچنان اسلامی مانده و کلیه نیروهای مخالف خودش را هم از میدان به در کرده». جان کلام همین جا است. آن چه که خمینی سعی داشت به نام «انقلاب اسلامی» به خورد خلق الله بدهد یک دجالبازی میان تهی بود. و به یمن مبارزات مجاهدان و مبارزان این رژیم ضدبشری هرگز موفق نشد «کلیه نیروهای مخالف خودش را» از میدان ببرد. بازرگانی در حضیض ذلت خود رژیم را تثبیت شده می داند و پا بر فداکاریهای نسلی می گذارد که با خونهای خود بذرهای انقلاب را از سال۵۰ کاشتند. و اینک با خباثت تمام این چنین مورد قضاوت قرار می گیرند که مجاهدین به دلیل «راه خشنی» که انتخاب کرده بودند مستعد بودند تا: «بعد از سرنگونی شاه دوباره دیکتاتوری دیگری برقرار کند»(صفحه ۷۸)

اما در برابر این قبیل ترهات مضحک باید به واقعیت دیگری توجه کرد. واقعیت برتر نه جعلیات یک فیلسوف نمای وامانده که خیابانها و میدانهای شهرهای مختلف میهن ما است. و واقعیت برتر اعتراف خود رژیم است که بیش از ۷۰در صد فراخوانهای اعتراضی در سطح کشور توسط کانالهای فعال مقاومت داده می شود. واقعیت برتر اعتراف سایت باند خامنه ای است که نوشته اعتراضات از صنفی شروع می شود ولی بسیار زود رنگ و بوی ساختار شکنانه پیدا می کند. واقعیت برتری کانونها در هر اعتراضی حاضر هستند و به مثابه یک جرقه عمل می کنند. واقعیت برتر این است که سایت بهارستانه، متعلق به پاسداران در ۶ شهریور۹۷ تحت عنوان «نگاهی گذار به تفاوت‌های امروز مجاهدین با دی‌ماه ۹۶» نوشت: «اما کیفی‌ترین تحول صورت گرفته، وصل عقبه این کانون‌ها به رهبری آن است. در حال حاضر، خط دهی اصلی این کانون‌های شورشی توسط مسعود رجوی در قالب «پیام به کانون‌های شورشی» صورت می‌گیرد!

ما برخلاف فیلسوف نماهای درمانده قلم به مزد که یا جعل می کنند و یاوه می بافند و یا در ترس از دیکتاتوری مجاهدین بعد از پیروزی برای تثبیت رژیم خوشرقصی می کنند تمامی واقعیت را می بینیم. ما به چشم شیطان سازی های گسترده رژیم را می بینیم. و به خوبی می دانیم که سریالهای ۲۰ و ۳۰ قسمتی و فیلمهای پرهزینه چگونه ساخته می شوند؟ ما به نیکی دریافته ایم که بهمن بازرگانی با انتشار مثلا خاطراتش چیزی است از زمرة انبوه انتشار کتاب و به راه انداختن کنفرانسها و میزهای کتاب توسط وزارت اطلاعات. ما واقعیت برتر را در شهرهای کوچک و بزرگ می بینیم و مهمتر آن که ضجه های امام جمعه مشهد، علم الهدی ، را شنیده ایم که بر کرسی نماز جمعه مشهد عربده کشیده است: «آنها(یعنی ما) می خواهند سر به تن ما نباشد» و به همین دلیل است که به خوبی می دانیم کتاب «زمان از دست رفته» در متن این واقعیات انکار ناپذیر به خواست وزارت اطلاعات رژيم مبرا از خشونت ! انتشار یافته است. و هدفی به جز مقابله با رشد کانونهای شورشی را تعقیب نمی کند.